

روزی شاگردی به استاد خویش گفت: استاد می‌خواهم یکی از مهمترین خصایص انسان‌ها را به من بیاموزی.

استاد گفت: واقعا می‌خواهی آن را فراگیری؟

شاگرد گفت: بله، با کمال میل.

استاد گفت: پس آماده شو با هم به جایی برویم.

شاگرد قبول کرد.

استاد شاگرد جوانش را به پارکی که در آن کودکان مشغول بازی بودند، برد.

استاد گفت: خوب به مکالمات بین کودکان گوش کن. مکالمات بین کودکان به این صورت بود:

الان نوبت من است که فرار کنم و تو باید دنبال من بدوی.

نخیر الان نوبت توست که دنبالم بدوی.

اصلا چرا من هیچ وقت نباید فرار کنم؟ و حرف‌هایی از این قبیل...

استاد ادامه داد: همانطور که شنیدی تمام این کودکان طالب آن بودند که از دست دیگری فرار کنند. انسان نیز

این‌گونه است. او هیچگاه حاضر نیست با شرایط موجود روبرو شود و دایم در تلاش است از حقایق و

واقعیات زندگی خود فرار کند و هرگز کاری برای بهبود زندگی خود انجام نمی‌دهد.

تو از من خواستی یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های انسان را برای تو بگویم و من آن را در چند کلام خلاصه

می‌کنم: **تلاش برای فرار از زندگی.**